

از فصل کار تا فصل آگاهی!

روایتی از وضعیت کارگران فصلی



مصاحبه نشریه بذر با یکی از فعالین جوان جنبش کارگری
منتشر شده در نشریه دانشجویی بذر شماره 35

www.bazr1384.com

www.bazr1384.blogfa.com

تهیه و تنظیم: سایه روان

■ می شه لطفا خودتو معرفی کنی؟

□ من تیکا هستم، 26 سالمه و متولد شهرستان دماوند. چهار ساله که با جنبش کارگری آشنا شده ام و دارم در این زمینه کار می کنم.



■ منظورت کدوم بخش از جنبش کارگری یه و چطور باهاش آشنا شدی؟

□ منظورم اینکه چهار ساله با تفکر چپ آشنا هستم. چون خودم یک کارگر بودم، وقتی با این تفکر آشنا شدم، یواش یواش خواستم به طور حرفه ای تر مبارزه را دنبال کنم. با یکسری از دوستان با افکار چپ در جنبش کارگری آشنا شدم. توسط اونها درجه های دیگه ای برابم باز شد.

■ می تونی کمی در مورد سابقه کاریت در دماوند صحبت کنی؟

□ دماوند، هم مثل خیلی جاهای ایران شاهد گذر از فئودالیسم به سرمایه داری بوده است. من و پدرم تقریباً توی دوره فئودالیسم توی این منطقه کار کردیم. درسته که الان سرمایه داری جای فئودالیسم رو گرفته، اما هنوزم که هنوزه توی اون منطقه خان و یک جوری روابط ارباب - رعیتی وجود داره؛ هنوزم که هنوزه سیستم فئودالیسم توی اون منطقه وجود داره، ولی به شکل های دیگه ای. امروزه شاید ارباب به اون شکل و یا رعیت به شکل دایمی وجود نداشته باشه. اربابها جای خودشون رو دادن به سرمایه دار کلان و باغدار بزرگ؛ و رعیتها هم جاشون رو دادن به کارگرهای فصلی نه کارگرهای دایم. الان مثل اون موقع، رعیت های دایم که کل سال در خدمت ارباب بودند در منطقه نیست.

■ می تونی کمی در مورد کارگران فصلی توضیح بدی؟

□ امروزه چیزی که ما توی اون منطقه می بینیم، مکانیزه شدن باغ هاست. منطقه دماوند یه منطقه کشاورزیه که امروزه مکانیزه شده. توی این شیوه کار اصولاً کارگر برای کل سال جایی پیش صاحب کار که یه باغدار بزرگه، نداره. فقط بیشترین دوره ای که کارگر می خواد موقع برداشت محصول. چون برداشت محصول هنوز ماشینی نشده. اگر یک باغداری که 20 هکتار باغ داره به شیوه سنتی می خواست کار کنه، قدیمها حداقل 40 تا کارگر برای کل سال لازم داشت. وقتی می گم کل سال، یعنی انجام همه کارهایی مثل بیل زدن، هرس کردن، سمپاشی و ... است. ولی چون این چیزها امروزه مکانیزه شده، بیشتر کارشو با یه تراکتور صنعتی کوچیک انجام می ده؛ که کار 40 تا کارگرو برارش می کنه. در نتیجه در کل سال یک باغدار برای این کارهاش؛ و یا فقط دو تا کارگر ثابت برای نگهداری باغ لازم داره.

■ این دو تا رعیت هستن یا کارگرن؟

□ این دو تا هم، کارگرن؛ یعنی مزدبگیرن.

■ ولی کارگرهای فصلی کیان؟ چکار می کنن؟ و برای چه مدت زمانی اونجا میان؟

□ کارگرهای فصلی تو فصل پاییز میان. بیشترین محصول توی دماوند، سیبیه. جدا از اون، هلو و زردآلو هم هست، که کمتره. اما محصول اصلی سیبیه. همه جا هم سیب دماوند معروفه. بیشترین کارگرها هم، فصل برداشت سیب میان؛ که از اول مهر ماه شروع می شه. اما بستگی داره که محصول خوب باشه یا بد. اگر محصول خوب باشه یه کارگر حدود 40 با 50 روز می تونه کار کنه حداکثر تا 20 آبان. اما اگر محصول خوب نباشه بیست روزه تا یک ماهه، کارش تموم می شه.

■ این کارگرها از کجا میان؟

□ این کارگرها اکثراً از منطقه خراسان میان. از مناطق محروم خراسان.

■ از چه شهرهایی؟

□ بجنورد، قوچان، شیروان. توی تقسیم بندی استانی اگر اشتباه نکنم، می شه خراسان شمالی؛ که منطقه محرومیه. یکسری از کارگرها هم از شمال میان، از شهرهای مختلف؛ اما عمده کارگرها از خراسان میان.

■ این کارگرها به چه صورت میان اونجا؟ خودشون میان؟

□ نه! این کارگرها خودشون برای کار میان. این کارگرها هر کدومشون به سرپرست یا به سرکارگر دارن که هر ساله می آید؛ و با باغدارهای بزرگ برای تأمین کارگرهای فصلی قرارداد می بنده. مثلاً به سرکارگر شاید حدود 2000 تا کارگر برای فصل سیب به منطقه بیاره؛ و اونهارو تقسیم کنه توی باغ های مختلف.

■ سرکارگرها هم خراسانی هستن؟

□ آره. اکثراً خراسانی هستن. کارگرها هم اصلاً کاری با صاحب باغ ندارن و فقط سرکارگرو می شناسن.

■ سرکارگر چه نقشی داره؟

□ نقش اصلی. به سرکارگر از باغدار بابت هر کارگر به نرخ روز پول می گیره. مثلاً اگر به کارگر که خودش تو دماوند ساکنه بره سرکار از 8 صبح تا 4 بعد از ظهر و نهارشم اونجا بخوره، بهش روزانه حدود 8000 تومن می دن (این رقم دو - سه ساله پیشه). ولی کارگری که از خراسان می آد، صبح ساعت 7 باید استارت کارو بزنه، تا ساعت 5 بعد از ظهر. این وسط هم فقط به وقت استراحت داره؛ فقط نهار. سرکارگر بابت این کارگر هم 8000 تومن می گیره ولی چیزی در حدود 5000 تومن بهش می ده.

■ یعنی چیزی حدود 60 درصد؟

□ درسته. اگر مزد واقعی هر کارگر توی به برهه زمانی 8000 تومن باشه؛ سرکارگری که اونهارو می آره 5000 تومن به اونا می ده؛ و 3000 تومن از مزد کارگر کم می شه، بابت هزینه خوراک، مسکن و پورسانت سرکارگر.

■ بابت این 3000 تومن چه امکاناتی به کارگرها می دن؟

□ برحسب جغرافیا بخوایم حساب کنیم؛ دماوند به شهر کوهستانی و سردسیره که فصل سرماش از 20 شهریور شروع می شه. یعنی اوایل مهر دیگه هوا سرده و لباس گرم و جای گرم باید داشته باشی. معمولاً باغدارها هیچ جای مناسبی توی باغ برای کارگرها ندارن؛ و توی اون برهه زمانی توی خود باغ با جعبه میوه و چوب و پلاستیک به جایی درست می کنن.

■ به چیزی شبیه آلاچیق؟

□ اصلاً، آلاچیق هم نمی شه بهش گفت. چون آلاچیق به به چیزی بنده؛ اما این جاها نه. اگر به شب باد تند بیاد حتماً این جاها می ریزه تو سرشون؛ و این چیزی که من بارها از نزدیک به چشم خودم دیدم. به جایی فقط برای خوابیدن. تازه حتی تقبل هزینه پتو رو هم نمی کنن. اونم باید کارگر خودش با خودش بیاره.

■ در مقابل این پولی که ازشون کم می شه چه غذایی بهشون داده می شه؟

□ غذای خیلی خیلی ساده. فقط شکم سیر کن. در صورتی که سرکارگر 3000 تومن بابت این امکانات و پورسانت خودش می گیره. مسکن کارگرها!!! که مجانی. شاید 20 تا 25 درصد از این پول هزینه بشه بابت غذای 24 ساعت به کارگر. تازه این آخر کار نیست.

150 هزار تومن بابت 50 روز کار از فاصله
800 کیلومتر اونطرفه ایران، بکوبی بیای دماوند

■ یعنی چی آخر کار نیست؟

□ اکثر این سرکارگرها خودشون فروشنده موادمخدرن؛ حتی در سطح فروشنده های بزرگ. توی این فصل که کارگر می آرن تو منطقه، تجارت مواد هم می کنن. بعد از کارگر آوردن؛ اصلی ترین کارشون تجارت مواد مخدره. مشتری این مواد کی می تونه بجز همین کارگرها باشه. متأسفانه کارگری که روزی 5000 تومن برایش می مونه 2000 تومنشم، باز می ده به سر کارگره؛ که ازش مواد بگیره. می مونه 3000 تومن برای به کارگر در روز. گیریم که به کارگر سالی که محصول خوب باشه، در بهترین حالت 50 روز کار کنه، **بابت 50 روز 150 هزار تومن برایش می مونه. 150 هزار تومن بابت 50 روز کار از فاصله 800 کیلومتر اونطرفه ایران، بکوبی بیای دماوند، و همه شرایط هم بر وفق مراد به کارگر فصلی باشه.** اکثر این کارگرها هم کار دیگه ای ندارن. رفت تا یکسال بعد. یکسال گذران زندگی با 150 هزار تومن.



از همه سنی هستن، از 16 یا 17
ساله، تا بعضاً پیرمردهای 60 یا 70

■ واقعاً این کارگرها شغل دیگه ای ندارن؟

□ اکثرآ نه. فقط بعضی از این سرکارگرها که اینهارو میآرن دماوند برای برداشت سیب؛ ممکنه جاهای دیگه مثل جهرم یا جیرفت، توی یه برهه زمانی 20 تا 30 روزه برای برداشت سیفی جات، کارگرها رو ببرن. اونهم دیگه شانسیه کارگرهایی رو می برن که خوب باشن و به حرفشون گوش بدن یا به عبارتی توی باند اینا باشن. یواش یواش از توی این کارگرها هم، فروشنده موادمخدر بیرون میآد.

■ مگه چند درصد از این کارگرها معتادن؟

□ کارگرهایی که از خراسان میان؛ متأسفانه کمه کم 60 تا 65 درصدشون معتادن.

■ کارگرهای فصلی توی چه محدوده سنی هستن؟

□ یکسری کارگرهایی که بزرگسالن و مزد کامل دریافت می کنن؛ که براتون توضیح دادم چقدر و چطور؛ و یکسری کارگرهایی که نوجوونند.

■ بزرگسال معمولاً چه سنی هستن؟

□ از همه سنی هستن و مزد کامل می گیرن. از 16 یا 17 ساله، تا بعضاً پیرمردهای 60 یا 70 ساله.

بقیه کارگرهای زیر سن 16 سالند. اینها بچه های 12 - 13 ساله هستن. تازه روزانه 2500 تومن بهشون میدن عوض 5000 تومنی که به بزرگسال میدن.

■ بقیه؟

□ بقیه کارگرهای زیر سن 16 سالند. این کارگرها چون فیزیکی کوچکتی دارن، برای رفتن روی جاهای حساس درخت مناسبترن؛ و اتفاقاً بیشترین کارایی رو هم دارن. چرا؟! چرا بیشترین کارایی؟! چون اولاً بچه ترن و حرف گوش کن تر؛ دوماً متأسفانه بیشتر از بقیه توسری می خورن، از سرپرست یا سرکارگر؛ سوماً بیشتر روشن کار می شه برای اینکه یواش یواش بکشنش تو خط اعتیاد. اینها بچه های 12 - 13 ساله هستن. تازه روزانه 2500 تومن بهشون میدن عوض 5000 تومنی که به بزرگسال میدن. تازه بهشون غر هم می زنن؛ و سرشون منت هم می ذارن. همیشه هم چوب بقیه رو اول از همه اونها می خورن.

■ واقعاً چوب می خورند؟

□ سرکارگری که 2000 تا کارگر می آره، توی هر باغ به ازای هر 50 - 60 تا کارگر یه سرپرست می ذاره. این سرپرست یک چوب دستشه، مثل اینکه یه دسته حیوون زیر دستش. خیلی بیخشید! اما اینطوری باهاشون برخورد می کنه. فلانی بجنب! فلانی چرا فلان کارو کردی! اینهارو با چوب می گه و بیشترین آزارم بچه های زیر سن می بینن با اینکه بیشترین کارایی رو هم برای اینا دارن.

■ و در اصل خطرناک ترین کارها رو هم باید انجام بدن، و برن بالای درخت؟

□ دقیقاً. ولی سرکارگری که به این بچه ها 2500 تومن می ده، بابت اینها از صاحب باغ مزد کامل دریافت می کنه. یعنی نصف بهشون می ده.

■ یعنی برای یه بچه 5500 تومن می مونه برای سرکارگر؟

□ بله! اینها بیشترین درآمدرو از بچه ها دارن. که یواش یواش هم می یان تو خط اعتیاد و باند مواد.

■ آیا برای این بچه ها مشکل تجاوز جنسی هم پیش می آد؟

□ آره، گاهآ پیش می آد.

■ آیا کارگر زن هم هست؟

□ به ندرت پیش می آد، که کارگر زن بیارن برای برداشت محصول؛ اونم از منطقه شمال. اما با همین شرایط و ما بارها شاهد مشکلاتی برای اونها بودیم. جدا از این، تو این مناطق کارگر افغانی هم زیاد بکار گرفته می شه؛ بعنوان کارگر فصلی یا دایم. حتی چند مورد تجاوز صاحب باغ، به کارگر زن افغانی هم داشتیم؛ که توی یه مورد صاحب باغ کارگر زن افغانی را برای حفظ آبرو عقد اسلامی کرد.

■ این سرکارگرها بر چه اساسی کارگرها رو انتخاب می کنند؟

□ اکثر این سرکارگرها کسانی هستن، که به روزی خودشون کارگر بودن و بالا اومدند. چند تایی رو که من خودم شخصاً می شناسم و توی اون منطقه هم خیلی معروفن؛ از کارگر صفر ترقی کردن. الان هم صاحب سرمایه ان. اون هم، نه فقط به خورده سرمایه دار یا خرده بورژوا! اینها معمولاً میان به دسته کارگر، حدود 50 تا 100 تا برای خودشون درست می کنند و هر سال هم بهش اضافه می شه. تا جایی که الان می تونند 2000 تا کارگر بیارن و البته بیشترشون هم از شهر خودشونه. مثلاً حداقل 200-300 تا از نیشابوره، بقیه هم از قوچان، شیروان و بجنورد. بعضی وقتاً بعضی از این سرکارگرها قرارداد خوبی با صاحب باغ نبستن و سر گرفتن پول به مشکل برمی خورن؛ و اینجاست که کارگری که کارش تموم شده، باید با دست خالی برگرده. اگر صاحب باغ چک داده باشه که باید وایستن تا چکش پاس شه؛ بعد از سرکارگر پول بگیرن.

■ اگر سرکارگر نئونه پول کارگرها رو بده چی؟ بین اون با کارگرها درگیری پیش می آد؟

□ متأسفانه اگر سرکارگر پول نده؛ کارگر حاضره بقیه صاحب باغ رو بگیره؛ ولی حاضر نمی شه با سرکارگر در بیفته.

■ چرا؟ مگه چه رابطه ای بینشون هست؟

□ در درجه اول اگر اینکارو بکنه سال دیگه نمی آردش و اونها هیچ تضمین شغلی ندارن.

■ برای سرکارگر تفاوتی بین همشهری هاش و بقیه هست؟

□ متأسفانه بله! و دومین چیزی که من خودم دوست دارم بهش اشاره کنم، ناآگاهی کارگراست؛ که همشون از به منطقه جغرافیایی هستن. اکثراً کارگرهای منطقه خراسان شمالی "کرمانجی" صحبت می کنند؛ یعنی کردهای تبعیدی هستن. متأسفانه ما شاهد هستیم که با وجود اینکه به یه زبان صحبت می کنن، شهر به شهر با هم درگیری دارن. حتی عشیره با عشیره. با وجود اینکه همشون از یه قومیت هستن اما سر طایفه هم بینشون زد و خوردهای شدید و چاقوکشی و دست و پا شکستن هم دیده می شه؛ و متأسفانه ما هر ساله هم شاهدش هستیم. اینم باید بذاریم به حساب ناآگاه بودن طبقه کارگر.

■ زندگی این کارگرها توی اون مدت چطوره؟ مثلاً بهداشتشون؟

□ بهداشت که صفره. مثلاً حمام. هر چند روز یکبار غروب بعد از کار، اگر وقت کردن، برن روستایی که توش کار می کنن یا برن دماوند حمام و برگردن؛ با هزینه خودشون. اون منطقه که اینها هستن؛ بیشترین باغ های دماوند توشه. چند تا روستای بزرگ دماوند رو شامل می شه مثل: آینه ورزان، خسروان، زان، سربندان، جابان. البته اینها اسمشون روستاست. خیلی از این روستاها حموم عمومی ندارن. چون کل روستا باغه، مثل خسروان؛ اصلاً کسی اونجا ساکن نیست. همش ویلاهای صاحب باغ هاست. فقط یکی دو تا روستاست که چیزی به اسم حموم عمومی دارن. مثل جابان و سربندان. این کارگرها اگر بتونن با هم جمع بشن مثلاً 20 نفر، و بگن ما می خوایم بریم حموم؛ اگر سرکارگر دلش بسوزه با یکی از وانت هایی که تو باغ کار می کنه، اونهارو می بره و برمی گردونه. در غیر این صورت باید با هزینه خودشون برن شهر دماوند حمام. از طرف دیگه این کارگرها توی باغ زندگی می کنن که آب سالم نداره. همون آب آبیاری چاهه. دستشویی موقت که باید براشون درست کنن؛ در اصل یه چاله کثیفه. حالا اگر یه صاحب باغی که تو باغش ساختمان داره خیلی دلش بسوزه، بذاره کارگرهای فصلی ازش استفاده کنن. اگر کارگری شخصاً چیزی لازم داشته باشه، هم چیزی اونجا نیست؛ و شب بعد از کارش تو تاریکی و سرما پیاده یا با هزینه خودش باید بره و از روستا تهیه کنه.

من خودم به شخصه چندین مورد مرگ دیدم. کارگرهایی که مریض شدن و توی باغ جونشونو از دست دادن. مثلاً یکی از این پسر های زیرسن یا بهتر بگم، یه بچه که رفته بود حموم؛ تو راه برگشت، پشت وانت سرما خورد و توی باغ جون داد.

■ حوادث کاری چی؟

□ توی این 40-50 روز چیزی به اسم تعطیلی نداریم. باید یک ضرب کار کنن. اگر کارگری تو این مدت مریض بشه، هیچ چاره ای نداره و باید کار کنه. من خودم به شخصه چندین مورد مرگ دیدم. کارگرهایی که مریض شدن و توی باغ جونشونو از دست دادن. مثلاً سال 83 که سال خیلی سردی بود؛ یکی از این پسر های زیرسن یا بهتر بگم، یه بچه که رفته بود حموم؛ تو راه برگشت، پشت وانت سرما خورد و توی باغ جون داد. سرکارگر هیچ وقت اجازه نمی ده بری دکتر؛ اگر خیلی دلش بسوزه یه قرص مسکن بهت می ده. برای حوادثی مثل تصادف، از درخت افتادن و شکستگی و ... نه بیمه ای هست، نه هیچ کمکی.

■ آیا در کنار کارگرهای فصلی، کارگر محلی یعنی دماوندی هم هست؟

□ گفتم هر صاحب باغ ممکنه دو تا کارگر بومی داشته باشه که آشنای صاحب کار هستن؛ و مزایایی که اونا دارن کمی بهتر از کارگرهای فصلیه. ولی کارگر، کارگره و استنثار می شه. اما بین این کارگرهای بومی و فصلی هم اختلافه و اونها حالت برتری دارن. حتی صاحب کارها به بعضی هاشون ماشین میدن و اونا می شن سرپرست باغ. تعداد کمی از اونها قراردادی هستن و براشون بیمه هم رد می شه. من یکی رو می شناسم، بعد از 20 سال کار، الان بازنشست شده. این بستگی به لطف صاحب باغ داره.

■ رابطه تو با این کارگرهای فصلی چطور بود؟

□ چهار سال پیش که من 22 سالم بود، با افکار چپ آشنا شدم. بنا به شغل بیشتر وقتم رو با کارگرهای فصلی می گذروندم؛ شاید 30 تا 40 درصد هم با کارگرهای کارخونه های منطقه. همونطور که گفتم من و پدرم از خانواده رعیتی بودم. بعد از اصلاحات ارضی و خصوصاً بعد از سال 57 زمین یکسری از زمین دارهای بزرگ منطقه بین مردم منطقه تقسیم شد و یکسری از زمین هاشون هم به زور بوسیله مردم منطقه گرفته شد. پدر من و عموم که قبلاً رعیت بودن به زور زمین گرفتن و خودشون هم شدن خرده مالک. ما چون خودمون هم رعیت بودیم؛ درد اونهارو می دونستیم. از طرفی پدر من تو کار خرید و فروش میوه بود؛ و ما دایماً با این آدمها سروکار داشتیم. دایماً رفت و آمد می کردیم. حتی تا چند سال پیش که وضع جسمانی پدرم بهتر بود؛ خودمون هم باغ اجاره می کردیم؛ میوه خرید و فروش می کردیم؛ و پدرم خودش برای خودش کارگر می آورد. اما حالا دیگه سخته کرده و نمی تونه؛ و چسبیده به باغ و زمین خودش. منم خودم از اول با کارگرهای فصلی در تماس بودم و خودمو به رعیت زاده می دونم. منم خودم از اول برای پدرم کار می کردم؛ با اینکه وضعیتم خیلی با کارگرهای فصلی فرق داشت؛ ولی اونهارو خوب می فهمیدم.

■ با کارگرهای کارخونه چطور آشنا شدی؟

□ من خودم هیچ وقت توی کارخونه، بعنوان کارگر کارخونه کار نکردم. من کشاورز بودم. بعد هم رفتم تو کار خرید و فروش میوه. اینطوری با اونها هم آشنا می شدم.

■ کمی در مورد خود منطقه دماوند و دماوندی ها بگو؟

من نمی تونم بگم توی دماوندی ها فقیر نیست ولی فقیر خیلی کمه. چون از چند ساله پیش تا حالا خیلی زمین هاشون تکون خورده. اون هایی که باغدار بودن بیش از حد بردن و دارن می برن؛ و حتی اونهایی که زمین دارهای کوچیک بودن هم، رشد کردن. سال 82 یک نفر یه مقاله ای نوشته بود توی روزنامه های محلی دماوند با عنوان "کشاورزان دیروز، سمند سواران امروز، صنایع داران فردا" که برابم جالب بود. چون هر کس هرچی داشت فروخت تو روستا، اومد تو شهر یه مغازه ای چیزی راه انداخت. می شه گفت، خود دماوندی ها وضعشون بهتره. اولاً منطقه ایه که به پایتخت نزدیکه، وضعیت آب و هوایی خوبی داره، تفریحات و امکانات رفاهی خوبی داره و کمی پیشرفته اس. از لحاظ صنعتی هم خوبه. چند تا شهرک صنعتی بزرگ داره. شهرک صنعتی خرمشهر. شهرک صنعتی جاجرود که چسبیده به تهران. شهرک صنعتی آینه ورزان. شهرک صنعتی خود دماوند و شهرک صنعتی فیروزکوه. اما خود منطقه دماوند بیشترین صنعتش، باغداریه. چون باغداری و کشاورزی توی اون منطقه مدرنیزه شد؛ و می شه گفت این باعث تکون خوردن منطقه شد. الان با فشار دادن یه دکمه 50 هکتار باغ آب می خوره. دیگه احتیاج به کارگر نیست، که بره جوب درست کنه، آب رو ببندد و ... این مکانیزه شدن کشاورزی خیلی به رشد منطقه کمک کرد و همینطور قیمت زمین ها هم خیلی توی منطقه بالا رفت. یکسری از مردم از جاهای دیگه رو آوردن به اونجا؛ ویلاسازی شد و در کل منطقه پیشرفت کرد.

■ کجا ویلاسازی می شه؟

□ توی مناطق مشخص شده. چون توی منطقه کشاورزی اجازه ساخت داده نمی شه. مثل "دشت مشاع دماوند" یا "ابعلی" که معروفترین جاهای دماوندن؛ و سال هاست اونجا ویلاسازی هست. پیست اسکی، باشگاه هوایی و تله کابین و ... این امکاناتم داره. غار "رودافشان" که بعد از غار "علی صدر" بزرگترین غار ایرانه؛ و دهانه اش یکی از بزرگترین دهانه های غارهای جهانیه. همه اینها باعث شده که مردم بومی منطقه، مردم نسبتاً مرفهی باشن.

■ در مورد شهرک های صنعتی چی؟ چه صنایعی داره؟

□ بزرگترین کارخونه اونجا، کارخونه "پداژ"ه؛ که یکسری از کارهای کارخونه "ایران خودرو" رو انجام می ده؛ مثل گلگیر و بدنه و ... و کارخونه های دیگه مثل مبلمان و کارخونه مواد غذایی و لبنیات.

■ کارخونه ها ربطی به محصول منطقه ندارن؟

□ نه! یکی دوتا داشت احداث می شد؛ مثل کارخونه سانددیس و آمبیوه.

گردو چینی کار خطرناکیه، که متأسفانه هرساله حوادث زیادی رو پیش می آره. 90 درصد این کار رو هم کردها انجام می دن. هیچ کس نمی ره بالای درخت، جز کردهای مهاجر.

■ خوب کارگرهای این کارخونه ها از کجا تأمین می شن؟

□ حدود 20 تا 25 درصد این کارگرها دماوندی هستن. اما 75 درصد دیگه، کارگرهای کردی هستن که از کردستان ایران به اونجا مهاجرت کردن؛ و حدود 10 تا 15 ساله که ساکنه منطقه دماوندن. شاید هم بعضاً 20 سال. اگر اشتباه نکنم چیزی حدود 7000 تا 10000 کرد کردستانی توی منطقه دماوند داریم؛ که کارگر مهاجر هستن و برای کار مهاجرت کردن به دماوند. بیشتر اونها توی کارخونه فعالن، اما بخشی هم توی کار کشاورزی. توی اون منطقه، غیر از محصول سیب "گردو" هم هست. گردو چینی کار خطرناکیه، که متأسفانه هرساله حوادث زیادی رو پیش می آره. 90 درصد این کار رو هم کردها انجام می دن. هیچ کس نمی ره بالای درخت، جز کردهای مهاجر.

■ وضعیت این کار چطوره؟

□ این کار خیلی خطرناکه؛ و تا حدودی حرفه ای. چون گردو زدن با سیب چیدن فرق داره. سیب خیلی راحت تره تا گردو زدن، روی درخت 20 متری. گردو چیدنی نیست و یه چوب 3-4 متری رو می گیری، همینطور که می ری بالای درخت، گردو می زنی. اگر بخوای روزمزدی حساب کنی؛ روزی 25000 تومن باید به این کارگرها بدن؛ اما معمولاً با شیوه دیگه ای کار می کنن؛ با "دید زدن" * یه مبلغی رو تعیین می کنن؛ و کارگر پول رو می گیره و محصول رو تحویل می ده. این کار دست کارگرهای کرده و سالی 15 تا 20 روزه؛ و معمولاً این کارگرها شغل دیگه ای هم دارن و کم کم تونستن پیشرفت کنن؛ و الان توی منطقه ساکن هستن. یا با ماشین توی آژانس کار می کنن؛ یا مغازه دارن؛ و یا توی کارخونه کار می کنن. توی کارخونه ها غیر از کردها کارگران شمالی هم هستن.

■ بین کارگرهای شمالی و کردها هم اختلاف هست؟

□ آره، دقیقاً مثل بقیه ایران. متأسفانه بین کردها که بیشترین نیروی کار منطقه هستن و شمالی ها اختلافات قومی هست. اونجا کارگر عرب، بلوچ یا ترکمن به ندرت پیدا می شه. بارها شده بین کردها و شمالی ها اختلاف قومی پیش آمده؛ اما اختلاف مذهبی هم هست. اختلاف بین شیعه ها و سنی ها بیشتر پیش می آد، حتی با خود مردم منطقه؛ چون مردم منطقه هم، شیعه هستن. بارها پیش اومده که به کارگرهای کرد سنی، به خاطر مذهبشون کار نمی دن؛ و یا باهاش رفت و آمد نمی کنن.

■ اعتیاد بین این کارگرها چطوره؟

□ اعتیاد بین کارگرهای کرد کمتر از کارگرهایی که از شرق می آن.

■ تو خودت کی شروع به کار کردی؟

□ من از سوم ابتدایی مجبور بودم، تابستون ها با پدرم برم سر باغ کار کنم. هر چی بزرگ تر می شدم، پدرم درخواست کار بیشتری از من می کرد؛ و وظایف بیشتری به من می داد.

■ در مورد بقیه خانواده چی؟ مادرت و خواهرت هم باید کار می کردن؟

□ تقریباً تا سال 72-73 حتی مادرم و بقیه هم باید می اومدن سر مزرعه، کار می کردن. چون پدرم توی کار خرید و فروش میوه هم بود، کارش وسیعتر بود؛ و به غیر از کارگرهایی که پدرم می گرفت، بقیه هم باید کار می کردن.

■ خودت هیچ وقت نخواستی این شرایط رو تغییر بدی؟ مثلاً تحصیل کنی؟ با توجه به اینکه شرایط مالی خانواده هم اجازه می داد؟

□ پدرم برخلاف خیلی ها توی اون منطقه روستایی، اهمیت زیادی به تحصیل بچه ها می داد؛ به خاطر همین، سال 67 یه خونه توی دماوند گرفت؛ و شرایط تحصیل رو برای همه مون فراهم کرد. اما من بنا به دلایلی درس نخوندم؛ و بیشتر برای خونه کار کردم. ولی برادر و خواهرام همه تحصیلات خوبی کردن.

■ چرا؟ چون احساس مسؤلیت می کردی یا ازت انتظار داشتن؟

□ من هم شرایط تحصیل برام فراهم بود؛ ولی من خودم علاقه کمتری به درس داشتم؛ بنابراین انتظار کار بیشتری از من داشتم. پدرم می گفت: یا درس یا کار. الان همه خواهر - برادرها به غیر از من تحصیل دانشگاهی دارن. ولی من دیپلم ردی ام.

■ بعنوان یه کارگر چه مناسباتی با اونها داری؟

□ قبل از اینکه من با افکار چپ آشنا بشم با اونا همخونی نداشتیم. چون اونها سوادشونو به رخ من می کشیدن. بینمون جو خوبی نبود. من از همه بیشتر کار می کردم. تقریباً از 10 سال پیش تا حالا پدرم و بقیه به طرف روستا نرفتن؛ و شهرنشین شدن؛ ولی نگهداری زمین ها و باغ ها به عهده من بود؛ و کار بیشتری نسبت به اونها داشتم. باید هم توی مغازه با داداشم کار می کردم؛ هم سر ماشین؛ هم کارهایی که به عهده من بود. در کل وظیفه من بیشتر بود، ولی جو همیشه بر وفق مراد من نبود. نمی گم تبعیض، اما همیشه به من تلنگر می زدن، که تو بی سوادی و ... شاید هم مقصر خودم بودم؛ که امکانات در اختیارم بود و استفاده نکردم. نمی دونم؛ شاید بشه گفت تبعیض. اما به جرأت می تونم بگم، 30-40 درصد خانواده ام باعث شدن که افکار چپ برام جالب بشه. جدا از مقوله کارگرهای فصلی، مثل هر آدم سیاسی، وقتی بیوگرافیشو بررسی کنیم، می بینیم که بر می گرده به زندگی و تجربه شخصی و خصوصی خودش؛ برای منم همین طور بوده. به نظر من این یه قانونه توی فعالیت سیاسی؛ شاید برای شما هم اینطوری باشه؟! به عنوان یه فعال سیاسی یه دلایل شخصی هم حتماً داشته باشید.

■ چطور سیاست برای تو جالب شد؟

□ من نمی تونم بگم، من فقط سیاسی ام. چون همه اونهایی که تو جامعه ما زندگی می کنن سیاسی ان. حالا من و شما جهانی فکر می کنیم و انترناسیونالیست هستیم؛ اما فکر می کنم، این 70 میلیونی که تو ایران زندگی می کنن، همشون سیاسی ان. چون همشون 24 ساعته با پدیده ای روبرو هستن، که حتی نمی دونن اسمش چی؟! با سرمایه داری. اما وقتی من با این پدیده روبرو شدم، هرچند رعیت زاده ای بودم که وضعمون نسبت به قیل بهتر شده، اما چیزهایی که من می دیدم؛ هنوزم که هنوزم برام زجرآور؛ و وقتی مثل الان در موردش حرف می زنم؛ توی روحیه ام تأثیر می ذاره؛ بحث کارگرهای فصلیه. من اون موقع توانایی تئوریک نداشتیم؛ و فقط آزار می دیدم. یواش یواش توی محیط کار با دوستایی آشنا شدم، که با من بحث های تئوریک می کردن؛ و برام توضیح می دادن، که طبقه یعنی چی؟! و طبقه حاکمه یعنی چی؟! و این کارگرهایی که تو می بینی بهش می گن "کارگر فصلی". اینطوری دریچه های جدیدی به روم باز شد. نه تنها در مورد جنبش کارگری، بلکه در مورد جنبش زنان. واقعیتی که همیشه انکار کرد، اینه که منم توی اون جامعه بودم؛ توی یک جامعه مردسالار؛ و بعضاً رفتارهایی از خود من سر می زد، که مردسالارانه بود. نمی گم زیاد، ولی حتی شاید با مادر و خواهر خودم، اینطوری بودم. اینها از روی ناآگاهی من بود؛ و خوشبختانه تو سن خوبی با افکار چپ آشنا شدم. قبلاً همه چیز برام عذاب آور بود و نمی تونستم اونا رو توضیح بدم. اما دوستام این مسائل رو دنبال می کردن. نشستیم با هم حرف زدیم، تا اینکه من با این افکار آشنا شدم.

■ این آگاهی که خودت کسب کردی چطور به دیگران منتقل کردی؟ آیا اصلاً تلاشی کردی؟

□ منم همون چیزها رو که از دوستام می فهمیدم، با وجود اینکه اون موقع توانایی صحبت کردن تئوریک رو نداشتیم؛ سعی می کردم همون جوری که خودم فهمیدم، به دوستام منتقل کنم. هرچند کار کردن با این هدف توی دل جامعه ایران خیلی سخته؛ اما به دوستایی که قابل اعتماد بودن و فکر می کردم کارایی دارن، منتقل می کردم. همشون از جنس طبقه کارگر بودن یا کارگر فصلی بودن یا کارگر کارخونه.

حتی برای اون زنی که بهترین امکانات رفاهی در اختیارش؛ اصلاً یه زن سرمایه دار؛ اما یه قانونی توی خونه حکمفرماست، قانون مردسالاری. یا کارگری که مرفه؛ و حتی کارفرماش براش ماشین هم خریده؛ اما باز استثمار می شه. نیاز به کمونیزم همه جا حس می شه.

■ اونا چقدر علاقه داشتن که این بحث هارو بشنون؟

□ همونطور که برای خود من خیلی جذاب بود؛ برای اونها هم همینطور بود. "کمونیزم" یک پدیده ای که وقتی صبح از خواب بیدار می شی و می ری بیرون تا شب حتماً باهاش برخورد می کنی؛ ولی نمی دونی یعنی چی؟! شما اگر به اون فرد کارتن خواب هم فکر کنی و مطالعه کنی؛ به همون می رسی؛ و برخورد می کنی به یه نیاز. همه افراد سیاسی هستن. حتی برای اون زنی که بهترین امکانات رفاهی در اختیارش؛ اصلاً یه زن سرمایه دار؛ اما یه قانونی توی خونه حکمفرماست، قانون مردسالاری. یا کارگری که مرفه؛ و حتی کارفرماش براش ماشین هم خریده؛ اما باز استثمار می شه. نیاز به کمونیزم همه جا حس می شه.

■ توی تجربه عملی خودت فکر می کنی، چقدر امکان سازمانیابی کارگرها هست؟

□ سازمانیابی کارگرهای فصلی خیلی زمان می‌بره. کسانی که بیشترین ظلم داره بهشون می‌شه. اما چرا این ظلم داره بهشون می‌شه؟! چون آگاهیشون خیلی پایینه. پایین تر از کارگری که توی کارخونه کار می‌کنه. شرایط کارگری که توی کارخونه کار می‌کنه کم بهتره. بیمه داره، ساعت کاریش مشخصه، شرایط حقوقیش فرق داره. ولی کارگر فصلی می‌یاد 50 روز با بدترین شرایط کار می‌کنه. چون مجبوره و آگاهی هم خیلی پایین تره. کارگر کارخونه اگر اعتصاب کنه یا از کار بیرونش کنن 9 ماه بیمه بیکاری داره. خوب به کم دستش بازتره. اما اگر کارگر فصلی بیاد 20 روز کار کنه و بعد اعتصاب کنه؛ خوب خیلی راحت صاحب کار بیرونش می‌کنه و تمام سال هم هیچ شغلی نداره؛ خوب اجبار اونها بیشتره. سازماندهی کارگرهای فصلی خیلی سخته؛ فقط ما تونستیم کمی آگاهی اونها رو از شرایطشون بالا ببریم. چرا حقوقشون اینقدر پایینه؟! چرا شرایط کاریتون اینقدر سخته؟! چرا نصف پول کارتون رو می‌دید به مواد؟! و ... اما توی کارخونه ها می‌شه کارگرا رو بهتر سازماندهی کرد.

■ توی منطقه دماوند دانشگاه هست؟

□ بله. دانشگاه رودهن، دانشگاه دماوند که 5-6 ساله افتتاح شده و دانشگاه آزاد فیروزکوه. البته دانشگاه پیام نور هم هست. ولی بزرگترین اونها، دانشگاه آزاد رودهنه.

■ آیا شده بود شما متوجه فعالیت های دانشجویها تو دانشگاه بشید؟ یا دانشجویها تلاش کنن با جنبش کارگری تماسی بگیرن؟

□ نه متأسفانه. نه دانشجویها اهمیتی به ارتباط با کارگرها می‌دن؛ و نه توی جنبش کارگری فعالیت دانشجویها منعکس می‌شد؛ و نه بین مردم. مردم اون منطقه خیلی تحت تأثیر افکار سرمایه دارانه هستند؛ همه به فکر پولن، به مبارزه سیاسی هم اهمیتی نمی‌دن.

■ برخورد مردم منطقه به کارناوال های سفرهای استانی احمدی نژاد و امثالهم چیه؟

□ مردم منطقه مذهبی هستن، ولی طرفدار دولت مرکزی نیستن که خودشونو برای حکومت به آب و آتیش بزنن. منطقه سرمایه داری و اکثر سرمایه دارها اینقدر سرمایه دارن که لازم نمی‌بینن توی دم و دستگاه برن، یا سپاهی و بسیجی بشن. ولی به وقت هایی کارهایی هم می‌کنن، مثلاً چند سال پیش یه سرهنگه سپاه بود توی اون منطقه به اسم سرهنگ "بوربور" که مردم رو خیلی اذیت می‌کرد. مردم عادی اونو توی زمین سپاه زنده به گورش کردن؛ و هیچ وقت هم قاتلش پیدا نشد. از طرفی چون منطقه هم توریستی یک سری آزادی هایی هم به مردم می‌دن و مردم هم زیاد اهل مسجد و اینها نیستن.

■ توی منطقه آدمهای آگاه و مبارز هم هستن؟

□ خوشبختانه من می‌تونم بگم، آره. آدمهای روشنفکر و آگاه در این منطقه هستند. همچنین عده ای هم افکار کمونیستی رو با خودشون از کردستان وارد این منطقه کرده اند. اما قشر جوان خیلی علاقه دارن. ولی در بین کل مردم منطقه کم بازتاب داره.

■ با توجه اینکه این مصاحبه برای جنبش دانشجویی تهیه می‌شه، تو بعنوان یک کارگر آگاه فکر می‌کنی جنبش دانشجویی چه نقش و چه رابطه ای می‌تونه با جنبش کارگری داشته باشه؟

□ چند ساله که جنبش دانشجویی توی تجمعات، اعتراضات و اعتصابات ها شعارهایی می‌ده که سابقاً نبود. قبلاً شعار وحدت حوزه و دانشگاه رو می‌دادن، الان شعار "کارگر؛ معلم؛ دانشجو؛ اتحاد اتحاد" بالا می‌آد. درسته! جنبش دانشجویی می‌تونه نقش مهمی توی پیشرفت جنبش کارگری داشته باشه؛ اون چیه؟! آگاه کردن طبقه کارگره. به نظر من این نقشو جنبش دانشجویی باید ایفا کنه. باید بره تو دل توده ها.

■ فکر می‌کنی چطور یک دانشجو می‌تونه این کارو بکنه؟

□ به نظر من یه دانشجو که داره تحصیل می‌کنه، توی خیلی از زمینه ها از یه کارگر بی سواد آگاه تره. از دانشجویهای آگاه می‌خوام که یه مختصر از وقتشونو اختصاص بدن به اینکه برن تو دل جامعه کارگری. جاهایی که کارگر زیاده؛ شرکت ها؛ کارخونه ها؛ حتی پیش کارگرهای فصلی؛ و تا یه حدودی اونهارو با مطالباتشون و افکار چپ آشنا کنن، تا اونها از سرمایه دار، صاحب کار یا کارفرما حقشون رو مطالبه کنن.

■ فکر می‌کنی کارگرا با دانشجویها در این سطح رابطه برقرار کنن؟

□ صد درصد. رد خور نداره. ولی قدم اول رو باید دانشجویها و جنبش دانشجویی برداره.

■ چرا؟

□ **چون دانشجوها هم آگاه ترن؛ هم دستتون بازتره.** ولی کارگرا مجبورن صبح تا غروب کار کنن. **دوماً دانشجوها** **یه پشتمی دارن.** وقتی می گیم دانشجو و جنبش دانشجویی، یه قشری هستن که آگاه ترن و یه دانشجوهای هستن که جنبش رو سازمان می دن؛ اونها **باید جنبش دانشجویی رو یه کم سوق بدن به سمت جنبش کارگری برای آگاه کردن طبقه کارگر.** اگر همچین چیزی بشه واقعاً نتیجه می ده. هرچند جنبش کارگری این چند سال کارهایی کرده؛ مثل سندیکای اتوبوسرانی یا هفت تپه؛ ولی نیاز به آگاهی طبقه کارگر خیلی بیشتر از این هاست.

■ فکر می کنی کارگرا با دانشجوها رابطه برقرار کنن؟

□ صد در صد. رد خور نداره. ولی قدم اول رو باید

دانشجوها و جنبش دانشجویی برداره.

چون دانشجوها هم آگاه ترن؛ هم دستتون بازتره.

دوماً دانشجوها یه پشتمی دارن.

اونها باید جنبش دانشجویی رو یه کم سوق بدن به

سمت جنبش کارگری برای آگاه کردن طبقه کارگر.

■ چیزی هست که بخوای به حرفامون اضافه کنی؟

□ من اولاً یه تبریک ویژه می گم به دانشجوها و جنبش دانشجویی ایران؛ چون ما توی این چند سال اخیر شاهد حرکت های خوبی بودیم از طرف جنبش دانشجویی. بین این سه تا جنبشی که توی ایران هست؛ دانشجویی؛ کارگری؛ و زنان؛ جنبش دانشجویی توی این چند سال اخیر گام های بزرگی برداشت؛ مخصوصاً ساله 86 که واقعاً رژیم با یک جریان انقلابی مواجه شد. برای من به شخصه اینطور بود. درسته جنبش دانشجویی بود؛ اما برای من فرقی نمی کنه؛ چون جنبش دانشجویی همیشه در تاریخ ما نقش عمده داشته و هنوز هم داره. ولی من به شخصه از جنبش دانشجویی می خوام که خودشو نزدیک کنه به جنبش کارگری؛ و کمک کنه که یه جنبش انقلابی راه بیفته؛ یه جنبش عظیم انقلابی. و این جنبش انقلابی هم با اتحاد جنبش های زنده ای که توی ایران وجود دارن میسر میشه. ما نباید پراکنده کار کنیم. ما تا زمانی که سازماندهی درستی نداشته باشیم ره به جایی نمی بریم. ولی در این بین جنبش دانشجویی باید نقش عمده تری ایفا کنه، در آگاه کردن طبقه کارگر.

■ ممنون که توی این مصاحبه شرکت کردی.

□ خواهش می کنم.

اردیبهشت 88

* دید زدن: در یک نگاه تخمین زدن. فرد با دیدن درخت مبلغی را به صاحب کار پیشنهاد می دهد و در ازای آن محصول را تحویلش می دهد.

* عکس ها؛ انتخابی از اینترنت